

مجله شبان

مؤسسه «تعلیم» تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۶۶، سال دوازدهم، دسامبر ۲۰۱۱

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان

فهرست مطالب

● «کلام حقیقت»

بخش هفتم: شام خداوند

(تت استیوارت)

● عوامل ضروری برای رشد

بخش دوم: عامل زمان

(هنری کلاود/هندریک شانظریان)

● هفت عادت نامؤثر و اعظان!

(میشل آقامالیان)

دفتر مجله:

Talim Ministires, Inc
P.O.Box 471736
Aurora, Colorado, 80047-1736
U.S.A.
e-mail: Tatstewart@Comcast.net
Website: www.Talimministries.com

«کلام حقیقت»

بخش هفتم: شام خداوند

از کشیش تَت استیوآرت

مسیحیان در سراسر جهان شام خداوند (به عربی: عشاء ربانی) را برگزار می‌کنند، یعنی آیینی را که خود مسیح به‌منظور یادآوری مرگ و قیامش مقرر فرمود. گرچه میان کلیساها در خصوص نگرششان به این آیین تفاوت‌های بنیادینی وجود دارد، اما توافقی عمومی هست در خصوص این واقعیت که خود عیسی آن را مقرر فرمود تا مرگ قربانی‌کننده خود را به پیروانش یادآوری کند (متی ۲۶: ۲۶-۲۸). عیسی زمانی آن را برقرار داشت که شام عید فصح را با شاگردانش در بالاخانه می‌خورد، در همان شبی که مورد خیانت قرار گرفت (متی ۲۶: ۲۹ و اول قرنتیان ۱۱: ۲۶). همچنین همه توافق دارند که شرکت در این آیین، نوعی نفع روحانی به دریافت‌کنندگان آن می‌رساند.

با اینکه همه مسیحیان در مورد این عناصر بنیادین شام خداوند توافق نظر دارند، اما در سنت‌های مختلف مسیحیت تفاوت‌های مهمی وجود دارد. در کنار درک نگرشهای مختلف در خصوص شام خداوند، مسائل شبانی‌ای در خصوص نحوه برگزاری این آیین و نیز کسانی که مجاز به برگزاری آن هستند، وجود دارد. سپس سؤالات دیگری مطرح می‌شود، نظیر اینکه مسیح چگونه در این آیین حضور دارد و اینکه فوائد روحانی آن برای شرکت‌کنندگان چیست. آیا شبان باید جماعت را به‌طرز خاصی برای شرکت در آن آماده سازد؟ آیا کودکان مجاز به شرکت در آن هستند؟ شام خداوند در چه فواصل زمانی باید برگزار شود؟ چه نوع نانی باید به‌کار رود؟ آیا باید از شراب تخمیرشده استفاده کرد یا آب انگور قابل قبول است؟ همان‌گونه که می‌توانید ملاحظه کنید، تعداد زیادی سؤال در این زمینه مطرح است و مهم است پاسخ آنها را بدانیم، زیرا اعتقاد ما در نحوه برگزاری این آیین تأثیر دارد، و آنانی نیز که در آن شراکت می‌جویند، رابطه خود را با مسیح و کلیسایش درک خواهند کرد.

مفهوم شام خداوند

شام آخری که خداوندگار ما با شاگردانش صرف کرد، در چارچوب مراسم عید فصح بود، یعنی همان ضیافت مبتنی بر عهد که به یادبود رهایی قوم خدا از اسارت مصر برگزار می‌شد. یهودیان می‌بایست بره‌ای را ذبح می‌کردند که نمایانگر مرگی نیابتی برای پسران نخست‌زاده‌شان بود (خروج ۱۲: ۱۳). عیسی نانی را که با بره خورده می‌شد و نیز شراب پیمان قدیم را بر می‌گیرد و آنها را همچون نمادی برای پیمان نوین به‌کار می‌برد. همان‌طور که یهودیان قرن‌ها هویت خود را از رویداد فصح دریافت می‌کردند، اکنون نیز عیسی ضیافت جدیدی با وسایلی جدید در پیمانی جدید برقرار می‌سازد. اما او قدمی جلوتر می‌رود و از ضیافتی در

آینده سخن می‌گوید: «آمین به شما می‌گویم که از این محصول مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را در پادشاهی خدا، تازه بنوشم.» (مرقس ۱۴: ۲۵). در طول شام آخر، عیسی آشکار می‌سازد که صلیب همان وسیله آزادی از اسارت‌های گذشته است، و نیز قدرت رهایی‌بخش برای زمان حال که امیدی برای آینده پدید می‌آورد. او نان را بر می‌دارد و پس از سپاسگزاری، آن را تکه‌تکه می‌کند و بعد می‌فرماید: «بگیرید، این است بدن من.» (مرقس ۱۴: ۲۲). نان که گندمی بود دروشده، خردشده و پخته‌شده، و حیاتی در آن نبود، اکنون در دستهای پسر مجسم‌شده خدا قرار داشت که بدنش چند ساعت بعد از آن، برای گناهان ما بر روی صلیب خرد می‌شد. خداوندگار ما فرمود: «بگیرید و بخورید.» و به یاد داشته باشید که من با رغبت، بدن خود را همچون قربانی نیابتی برای شما دادم. قربانی‌ای که پیمانی نوین را برقرار می‌سازد و شما را از محکومیت گناهانتان آزاد می‌کند و با خدا مصالحه می‌دهد. شکستن نان باید یک یادآوری دوره‌ای از مرگ جسمانی مسیح باشد که تجلی‌بخش خدایی مقدس است که از سر محبت عظیم خود، عدالت درست و محبت پدرانۀ خود را بر صلیب عیسی برآورده می‌سازد.

سپس عیسی جام را بر داشت و برای آن سپاس گفت و آن را با این گفته به شاگردان خود داد: «این است خون من برای عهد [جدید] که به‌خاطر بسیاری ریخته می‌شود.» (مرقس ۱۴: ۲۴). جام که در پیمان کهن غالباً نماد خشم خدا بود، اکنون نماد مصالحه می‌گردد. عیسی تعلیم داده بود که خودش تاک است و شاگردانش شاخه‌های آن؛ شاخه‌ها ثمر نخواهند آورد اگر در تاک نمانند. اکنون او جامی از ثمرۀ تاک بر می‌گیرد و شاگردان را دعوت می‌کند تا از آن بنوشند. او نه تنها می‌خواهد شاگردانش مرکزی بودن صلیب را از یاد نبرند، بلکه همچنین می‌خواهد به خاطر بسپارند که خون او ایشان را با خدا مصالحه می‌دهد و نیز مشارکتی نزدیک با او برقرار می‌سازد. دلیل اینکه مکرراً به میز خداوندگار نزدیک می‌شویم، این است که اطمینان حاصل کنیم این مشارکت حفظ می‌شود. بعدها یوحنا یادآوری می‌کند که مشارکت و رفاقت ما با خدا نمی‌تواند از رفاقت ما با یکدیگر جدا باشد: «زیرا کسی که برادر خود را که می‌بیند محبت نکند، نمی‌تواند خدایی را که ندیده است، محبت نماید.» (اول یوحنا ۴: ۲۰).

نگرش‌های گوناگون

شام خداوند یکی از دو آیین مقدسی است که مسیحیان پروتستان قبول دارند. این آیین مقدس مراسمی است که خود مسیح مقرر فرمود و حاوی دو جزء است. نخست «نشانه» یا عناصر فیزیکی، یعنی نان و شراب است که نمادهای بدن مسیح و مرگ او هستند. ایمانداران با سهیم شدن در این عناصر، خود را با قربانی نیابتی مسیح همسان می‌سازند. دوم، این آیین مقدس، به قول اصلاح‌گران، حاوی چیزی است تحت عنوان «مهر» یا ضمانت عهد الهی. شام خداوند برای این منظور است که ایمانداران را از محبت فدیۀکننده خدا عمیقاً مطمئن سازد و به ایشان اطمینان ببخشد که خدا ایشان را پذیرفته و اکنون از همه وعده‌های او بهره‌مند هستند.

نگرش کلیسای کاتولیک

اما سؤالی که در طول قرون و اعصار کلیسا را به چالش گرفته، این است که مسیح چگونه در این آیین حضور دارد. وقتی عیسی می‌فرماید که «این است بدن من که برای شما پاره می‌شود»، منظورش چیست؟ کلیسای کاتولیک این کلمات را به شکلی لغوی بر داشت کرده و معتقد است که در طول مراسم، وقتی کشیش دعای تقدیس را می‌خواند، نان و شراب تبدیل به بدن و خون مسیح می‌شوند. این موضع مشکلاتی را مطرح می‌سازد. یکی آنکه به عناصر آیین باید بسیار دقت کرد. همین امر سبب شده که جام شراب به غیر روحانیون داده نشود، و اینکه کشیش باید تمام شراب باقی‌مانده را پس از مراسم بنوشد. البته مسائل الهیاتی نیز مطرح می‌شود. به نظر من، مهم‌ترین آنها این است که طبق تعلیم کتاب مقدس، مسیح تنها یک بار مرد (عبرانیان ۲۹:۹).

نگرش کلیسای لوتری

لوتری‌ها بر این باورند که عناصر آیین تغییر نمی‌کنند، اما عیسی «در» این عناصر، «با» آنها و «تحت» آنها حضور دارد (اعترافنامه آگسبورگ). در آن حال که کاتولیک‌ها معتقدند که عناصر در اثر دعای کشیش تبدیل می‌شوند، لوتری‌ها اعتقاد دارند که عناصر فقط زمانی تبدیل به بدن مسیح می‌شوند که شرکت‌کنندگان ایمان داشته باشند که این امر اتفاق می‌افتد.

نگرش کلیسای اصلاح‌شده

کلیساهای اصلاح‌شده (پرزبیتری) این موضع را اتخاذ کرده‌اند که مسیح به‌طور لغوی در عناصر حضور ندارد، اما حضور او به شکل روحانی است. وقتی کلام خدا در طول سفره خداوند موعظه می‌شود، ایمانداران به‌واسطه پیام سفره و کاربرد حقایق آن در زندگی خود، تغذیه می‌گردند. مسیح به‌واسطه کلام خود و روح القدس در این آیین حضور دارد.

نگرش کلیسای بپتیست

و بالاخره، کلیسای بپتیست که پیرو نظر اولریخ زوئینگلی هستند، معتقدند که مسیح نه به‌طور لغوی در عناصر حضور دارد، نه به شکل روحانی. در نظر بپتیست‌ها، کاری که مسیح انجام داد، از طریق این جلسه «یادبود»، به شرکت‌کنندگان یادآوری می‌شود.

نحوه اجرای آیین

برگزارکننده

اکثر کلیساها لازم می‌دانند که شبانی دست‌گذاری شده آیین عشاء ربانی را اجرا کند. به نظر من، این شیوه باعث حفاظت از کاملیت آیین می‌شود، زیرا اطمینان می‌دهد که برگزارکنندگان آن خودشان در وضعیت مناسبی در بدن مسیح قرار دارند و مسؤولیت‌های شبانی خود را در حضور خدا درک می‌کنند.

شرکت‌کنندگان

کلیساها نظرات متفاوتی در باره شرکت‌کنندگان در آیین دارند. بعضی از کلیساها اصرار دارند که شخص باید عضو جماعت محلی باشد، اما اکثر کلیساها همه تعمیدیافتگان را می‌پذیرند. آیا کودکان هم اجازه دارند در این آیین شرکت کنند؟ موضع ژان کالون این بود که چون کودکان نمی‌توانند دل خود را تفتیش کنند، مجاز به شرکت نیستند. اما اگر والدین یقین دارند که فرزند تعمیدیافته‌شان به اندازه کافی برای شرکت در آن بالغ است، در این صورت ایشان در حضور خدا مسؤول آماده کردن کودکانشان می‌باشند.

تعداد دفعات برگزاری

در خصوص تعداد دفعات اجرای آیین نیز اختلاف نظرهایی وجود دارد. در برخی از سنت‌ها، این آیین هفته‌ای یک بار اجرا می‌شود، در برخی دیگر ماهی یک بار، یا حتی سه ماه یک بار.

کاربرد شراب

همچنین کلیساهایی هستند که اصرار دارند شراب واقعی در آیین به‌کار رود. اما بعضی کلیساهای دیگر ترجیح می‌دهند آب انگور غیر الکی مصرف کنند تا باعث لغزش کسانی نشوند که با نوشیدن الکل مشکل دارند. آنچه مهم است، این است که ایمانداران فرصتی مرتب داشته باشند تا در این آیین شرکت کنند و از فوائد روحانی آن بهره‌مند شوند.

وظیفه مقدس شبان

شبان به‌هنگام اجرای آیین شام خداوند، وظیفه‌ای مقدس بر دوش دارد تا افراد را به‌منظور شرکت شایسته در آن آماده سازد (اول قرن‌تین ۱۱: ۲۷). در کلیسای قرن‌تس، رفتارهای ناشایسته‌ای به‌هنگام برگزاری این آیین صورت می‌گرفت و امروزه نیز چنین رفتارهایی را شاهد هستیم. اجرای شایسته این آیین بدین معنی است که آن باید همراه باشد با موعظه کلام در چارچوب عبادت. باید خوب روشن شود که این سفره برای آنانی است که شاگرد تعمیدیافته عیسی مسیح هستند. ایمانداران باید وقتی برای تفکر در سکوت داشته باشند و از خدا بخواهند گناهانشان را بر ایشان آشکار سازد تا آنها را پیش از شرکت در مراسم اعتراف کنند. همچنین

باید به ایشان یادآوری شود که اگر خشمی در دل دارند یا دیگران را نبخشیده‌اند، باید از این حالت آزاد شوند. اگر می‌دانند کسی را رنجانده‌اند، لازم است در دل خود تصمیم بگیرند که آنچه را که در توان دارند، برای مصالحه به‌کار ببرند. خداوندگار ما این شام مقدس را مقرر فرمود تا هیچ‌گاه از یاد نبریم که باید حسابان با او پاک باشد و لازم است دائماً و آگاهانه در او بمانیم.

وقتی این آیین به شکل تشریفات برگزار شود، به‌طوری که گویی عناصر آن حاوی برکت خاص روحانی هستند، مقصود اولیه آن جای خود را به تشریفات غیر مقدس خواهد داد. این «سفره» می‌تواند ضیافتی روحانی باشد که دل ایمانداران را به خدا پیوند می‌دهد و ایشان را با یکدیگر به مصالحه می‌آورد. آن یک یادآوری است از اینکه زمانی گناهکارانی گمشده و تحت غضب خدا بودیم، و اکنون فرزندان خدا شده‌ایم. این فرصتی است تا به خسته‌دلان امید داده شود، زیرا عیسی آن را با ضیافتی در آینده پیوند داد، با زمانی که ملکوتش برقرار شود. او می‌خواست که ما در این امید پر جلال قوت بیابیم که روزی فرا خواهد رسید که از لطمات گناه رهایی می‌یابیم و در او کامل می‌شویم.

عوامل ضروری برای رشد

بخش دوم: عامل زمان

ترجمه و تلخیص: کشیش هندریک شائزپریان

نوشته هنری کلاود

این مقاله خلاصه‌ای است از فصل اول و دوم کتاب معروف *تغییراتی که منجر به شفا خواهد شد* به قلم هنری کلاود (Henry Claud). او در این کتاب تغییرات لازم برای تجربه شفای روحانی و سلامت روانی و بهبود روابط در زندگی یک ایماندار را معرفی می‌کند.

او در دو فصل اول کتاب سه عامل ضروری برای رشد و همشکل مسیح شدن را معرفی می‌کند. در شماره پیشین دو عامل ضروری رشد یعنی فیض و راستی معرفی شدند. در این شماره ابتدا مفاهیم «خود واقعی» و «خود کاذب» تعریف شده‌اند و سپس سومین عامل ضروری در رشد یعنی «زمان» معرفی شده است.

«خود واقعی» و «خود کاذب»

وقتی «خود واقعی» ما، یعنی همانطور که هستیم، با خدا و با دیگران ارتباط برقرار کند، رشد می‌کنیم، همانطور که خدا می‌خواهد که رشد کنیم. تنها زمانی که با سر (یعنی عیسی مسیح) و با دیگران (بدن مسیح) در ارتباط باشیم "تمام بدن نیرو می‌گیرد و به توسط مفاصل و رشته‌ها به هم متصل می‌شود و همانطور که خدا می‌خواهد، نمو می‌کند" (کولسیان ۲: ۱۹). تنها امید در این است که فیض و حقیقت در عیسی مسیح را یکجا تجربه کنیم، و این امیدی است که ما را مأیوس نمی‌سازد.

فردی که برای ترک الکل در جلسات یکی از مراکز «الکی‌های ناشناس» (Alcoholic Anonymous) شرکت می‌کند، در باره تجربه خود چنین می‌نویسد: «وقتی در کلیسا یا با دوستان مسیحی هستم، تنها چیزی که می‌شنوم این است که مشروب خواری بد است و باید آن را ترک کنم. آنها نمی‌دانند که چند بار تلاش کرده‌ام آن را ترک کنم و مسیحی خوبی باشم.

«ولی در مراکز ترک اعتیاد در یافتنم که می‌توانم در ارتباط با شکستهای خود، و مهم‌تر از آن، در ارتباط با ناتوانی‌های خود صادق باشم. وقتی در یافتنم که هم خدا و اعضای گروه همانطور که واقعاً هستم، یعنی یک مشروب‌خوار و ناتوان در ترک آن، مرا پذیرفتند، امیدوار شدم. می‌توانستم خودم باشم و کمک دریافت کنم. «در کلیسا زیاد در باره فیض موعظه می‌شود ولی کمتر کسی مرا همانطور که هستم می‌پذیرد. همیشه انتظار دارند که عوض شوم. در گروه AA نه تنها انتظار نداشتند که عوض شوم، بلکه به من گفتند که به تنهایی قادر به این کار نیستم. آنها به من گفتند که تنها کاری که باید انجام دهم این است که اعتراف کنم که یک

الکلی هستم و اینکه خدا می‌تواند مرا تغییر دهد، و مرا به‌طور مستمر مورد حمایت قرار دادند. بالاخره توانستم صادق باشم و دوستانی پیدا کنم. این طرز برخورد بسیار متفاوت بود و زندگی مرا متبدل کرد.» این فرد در یافت که وقتی بتواند در مقابل خدا و دیگران خودش باشد، شفا میسر است. مشکل زمانی پیش می‌آید که "خود واقعی" ما، خود را از خدا و دیگران پنهان می‌کند.

اگر "خود واقعی" ما پنهان شود، "خود کاذب" جایگزین می‌شود. "خود کاذب" متأثر از این دنیاست (رومیان ۱۲: ۲). وقتی تلاش می‌کنیم تصویر بهتر و متفاوتی از خود در دیگران ایجاد کنیم، در واقع "خود کاذب" ما وارد عمل شده است.

وقتی خود کاذب و دروغگوی ما با خدا، دیگران و حتی خودمان ارتباط برقرار کند، فیض و حقیقت نمی‌توانند ما را شفا دهند. "خود کاذب" ما سعی دارد به روشهای خود ما را شفا دهد، و همیشه راهکارهای اشتباهی را معرفی می‌کند و "خود واقعی" ما که خدا در نظر دارد آن را رشد دهد و به شباهت خود در آورد، در خفا باقی می‌ماند و فیض و حقیقت را تجربه نمی‌کند.

احساس گناه و شرم

فیض و راستی ترکیب خوبی برای شفای ما هستند چون با یکی از موانع اصلی رشد، یعنی احساس گناه و تقصیر سروکار دارند. همه ما از نظر عاطفی/احساسی مشکلاتی داریم، چون یا کسی آسیبی به ما رسانده است (گناهی نسبت به ما مرتکب شده است) و یا خود قانونی را زیر پا گذاشته‌ایم (گناهی مرتکب شده‌ایم) یا هر دو با هم. همانطور که آدم و حوا پس از ناپاطعتی، خود را از خدا پنهان کردند، همه ما نیز به علت فقدان محبت یا عدم اطاعت در دنیایی از شرم و احساس تقصیر پنهان شده‌ایم.

احساس تقصیر و شرم اغلب اوقات باعث می‌شوند که پنهان شویم. وقتی که پنهان می‌شویم دیگر نمی‌توانیم برای نیازها و شکستگیهای خود کمک بگیریم. دیگر احساس فقر روحانی نداریم که برکت بیابیم (متی ۵: ۳).

در جایی که فیض هست، برای آنچه که هستیم محکوم نمی‌شویم، در نتیجه احساس تقصیر و شرم از بین می‌رود و فرایند شفا آغاز می‌گردد. متأسفانه کلیساهایی وجود دارند که در آنها مشکل و ضعف پذیرفته نمی‌شود و این امر زمینه را برای انکار و فریب فراهم می‌کند. در چنین مکان‌هایی مردم به جای بهتر شدن بدتر می‌شوند. به دلیل فقدان فیض و راستی در کلیساهای مسیحیان در جاهای دیگری شفا را جستجو می‌کنند. تنها در جایی که فیض و راستی در کنار هم وجود دارند، عیسی واقعی حضور دارد، و تنها زمانی که عیسی واقعی حاضر باشد، رشد و هم‌مشکل عیسی شدن میسر خواهد بود. فیض و راستی لازمه رشد و شفا هستند ولی عامل دیگری به نام زمان را نباید فراموش کنیم.

مثل درخت انجیر بدون محصول

در فصل ۱۳ انجیل لوقا مثل درخت بی‌بر را می‌خوانیم (آیات ۶-۹). صاحب تاکستان پس از سه سال انتظار خشمگین شده و از باغبان خود خواست که آن درخت را قطع کند. ما نیز وقتی خود را ارزیابی می‌کنیم و با شکستهای خود رویارو می‌شویم، چنین عکس‌العملی از خود نشان می‌دهیم. انتظار ثمر داریم: انتظار داریم که زندگی زناشویی ما بی‌نقص باشد، فرزندان کاملی تربیت کنیم، دوستان وفاداری داشته باشیم و کار خود را بدون هیچ نقصی انجام دهیم. وقتی در این امور موفق نمی‌شویم، سرخورده و افسرده می‌گردیم. میوه بد به بار می‌آوریم و به نوعی می‌خواهیم تیشه به ریشه خود بزنیم و به خود می‌گوییم، «من باید بتوانم این کار را انجام دهم.» «من نباید عصبانی شوم.» «من باید بتوانم دوستان خوبی پیدا کنم.» «من باید موفقیت بیشتری کسب کنم.» در چنین موقعیتی چون خانه‌ای هستیم که بر علیه خود تقسیم شده است. مانند صاحب تاکستان، خواهان رشد و ثمر هستیم، ولی به سرعت و به شدت بر خود داوری می‌کنیم، بدون اینکه وقت مناسبی را برای بررسی مشکل صرف نماییم. ما بر اساس راستی عمل می‌کنیم، ولی فیض را فراموش می‌کنیم.

گاهی نیز تنها بر اساس فیض عمل می‌کنیم. می‌گوییم «هیچ اشکالی ندارد.» «نهایت تلاشت را کردی.» «کاری از دستت بر نمی‌آید...» در این صورت درختان خشک و مرده و بی‌ثمر در تاکستان ما جای خود را باز می‌کنند. اجازه می‌دهیم که ناتوانی ما در برقراری ارتباط با دیگران، یا در کنترل خشم، یا در تربیت فرزندان، مانند گذشته ادامه یابد و ما را از میوه‌های لذیذی که خدا برای ما مهیا کرده است محروم سازد. گاهی نیز وجود مشکل را انکار می‌کنیم که نتایج مخرب‌تری به همراه دارد.

هر یک از ما تا حدودی هر دو عکس‌العمل را از خود نشان می‌دهیم. گاهی فریاد می‌زنیم که درخت باید بریده شود و گاهی نیز مشکل را نادیده می‌گیریم. واقعیت این است که با این کار یا فقط بر اساس فیض یا فقط بر اساس راستی و حقیقت عمل می‌کنیم. در این صورت رشد و نمو میسر نیست. در پایان این مثل راه حل سومی مطرح شده است: پیوند فیض و راستی به منظور فراهم کردن رشد. در این مثل «نرم کردن زمین» و «ریختن کود» نمادهای حقیقت و فیض هستند. با به‌کار بردن کلنگ حقیقت الهی باید زمین را بکنیم و علف هرز گناه، ناراستی و دروغ را در آوریم و همراه با آن کود محبت الهی و رابطه با او را برای تقویت خاک به آن اضافه کنیم. فیض و راستی با هم زمینه را برای رشد فراهم می‌کنند.

ولی کلام خدا می‌گوید که برای اینکه فیض و راستی ثمر بیاورند، به عامل سومی به نام زمان نیاز داریم. باغبان که بدون شک نماد خداوندمان عیسی مسیح، پدیدآورنده و کامل‌کننده ایمان ماست، می‌داند که کار او و کود نیازمند زمان است تا مؤثر واقع شوند. به‌طور خلاصه باید گفت که رشد نیازمند زمان است. زمان نیز به تنهایی کافی نیست. زمان باید در کنار فیض و راستی باشد. وقتی به این سه عامل مسؤولانه پاسخ دهیم، نه تنها شفا خواهیم یافت، بلکه ثمر به بار خواهیم آورد.

چرا زمان لازم برای شفا و رشد طولانی است

در مزمور اول، زندگی ما به درختی تشبیه شده که در مسیر رودی کاشته شده است. توجه به این تشبیه آشکار می‌سازد که رشد دارای «فصول» گوناگون است. فصلی برای کاشتن (بهار)، فصلی برای تغذیه (تابستان)، فصلی برای درو (پاییز) و فصلی نیز برای مردن (زمستان).

برخی از مسیحیان انتظار دارند که هر روز زمان درو باشد. گاهی سؤال می‌شود که چرا تغییر و بهبودی اینقدر طول می‌کشد؟ پاسخ نهایی به این پرسش این است که خدا در طول زمان، کمالی را که در باغ عدن از دست رفت، باز می‌گرداند. با توجه با مثل فصل ۱۳ انجیل لوقا، زمان لازم است تا فیض و راستی خدا در خاک عمل کند و مؤثر واقع شود. گاهی مسیحیان مانند صاحب تاکستان بی صبر هستند و می‌خواهند تیشه به ریشه درخت زده شود و غالب اوقات نیز یوغ بردگی را بر دوش مردم می‌گذارند.

در کتاب جامعه به خوبی بیان شده است که هر چیزی زمانی دارد (۳: ۲-۸). هر چیزی در زمان نیک خود اتفاق می‌افتد. پولس رسول به قرن‌تیان می‌گوید زمان آن هنوز نرسیده که مطالب خاصی را با آنان در میان بگذارد زیرا آنان برای خوردن و هضم گوشت هنوز آمادگی ندارند (اول قرن‌تیان ۳: ۱-۲).

اگر درک نکنیم که یک مسیحی باید مراحل مختلف رشد را طی کند و فصول مختلف را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد، با مشکلاتی روبرو خواهیم شد. کودک باید یکی دو سال شیر و غذای سبک بخورد تا سیستم هاضمه او به حد کافی رشد کند. پس از ریختن اساس بتنی یک ساختمان باید صبر کرد تا خشک شود و سپس ساختن بنا بر روی آن را آغاز کرد. هر درخت میوه‌ای نیازمند گذشت زمان خاصی است تا تنه آن قدرت تحمل سنگینی میوه را پیدا کند. خدا روند رشد را خوب درک می‌کند، چون خود آن را چنین آفریده است. خدا در زمان عمل می‌کند.

ما غالباً عجله می‌کنیم. گاهی برادران و شاگردان عیسی بی‌صبر بودند. ولی پاسخ عیسی به آنان این بود: «هنوز وقت من نرسیده است، اما برای شما هر وقت مناسب است.» ما در جستجوی رشد سریع هستیم و فراموش می‌کنیم که رشد سریع ریشه‌ای نیست (متی ۱۳: ۵-۶)، در حالی که رشد عمقی آهسته‌تر است و نیازمند زمان بیشتر. ما در بسیاری از امور به دنبال راه میانبر هستیم، ولی این مثل را فراموش می‌کنیم که طولانی‌ترین فاصله بین دو نقطه راه میانبر است. عجله کردن در امور همیشه بهایی دارد که بعداً باید بپردازیم.

رشد روحانی و عاطفی نیازمند زمان است و اگر صبور باشیم با مرور زمان تبدیل رخ می‌دهد، بدون اینکه درک کنیم چگونه این امر اتفاق افتاد. مثل رویدن دانه در مرقس فصل ۴ آیات ۲۶-۲۹ این حقیقت را در ارتباط با روند رشد به خوبی آشکار می‌سازد که نمی‌توانیم اراده کنیم و رشد کنیم. هر گاه فیض، راستی و زمان کافی مهیا باشد خدا رشد می‌دهد، حتی بدون اینکه متوجه شویم. برای مثال اگر فردی افسرده است، هیچ تاثیری نخواهد داشت که سعی کند کمتر افسرده باشد. ولی بسیار مفید خواهد بود اگر زمین روان خود را به فیض و راستی و زمان تقویت کند. در آنصورت به تدریج شادی بیشتری را تجربه خواهد نمود.

زمان خوب و زمان بد

زمان عامل مهمی است، ولی گاهی با گذر زمان بهتر می‌شویم و رشد می‌کنیم و گاهی نیز گذر زمان تاثیری به حال ما نمی‌کند. چرا؟ علت آن چیزی است که می‌توان آن را «زمان خوب» و «زمان بد» نامید. ما در حال زندگی می‌کنیم و کنترلی بر گذشته یا آینده خود نداریم. و زمان حال نیز تنها وقتی موثر است که جزئی از تجربه ما شود و نسبت به آن آگاهی بیابیم. اگر نسبت به تجربه خود آگاهی نداشته باشیم یا جزئی از ما در آن تجربه دخیل نباشد، آن جزء از زمان ما خارج می‌شود و گذر زمان تاثیری بر آن نمی‌گذارد. تغییر تنها در «زمان خوب» اتفاق می‌افتد. زمان خوب زمانی است که در آن ما و تجربیاتمان می‌توانند از فیض و راستی تاثیر بپذیرند. اگر بعضی از اجزاء یا ابعاد خود را از زمان خارج سازیم، فیض و راستی تاثیری بر آن نخواهند گذاشت. هر جزء یا بُعدی از ما که خارج از تجربیات ما باشد، یعنی در حیطه «زمان بد» قرار گیرد، بدون تغییر باقی خواهد ماند. فیض و راستی هیچ تاثیری بر آن جزء از ما نخواهند داشت، ابعدی که خارج از تجربیات ما هستند.

مثل قنطارها (متی ۲۵: ۱۴ - ۳۰) تفاوت بین زمانی که به نفع ما کار می‌کند و زمانی را که هیچ تاثیری به حال ما نمی‌کند، به خوبی آشکار می‌سازد. دو غلام اول که پولشان افزایش یافته بود، قنطارهای خود را به بکار بردند و آن قنطارها جزئی از تجربه روزمره آنها شد. غلام سوم قنطار خود را پنهان کرد و قنطار او خارج از تجربه روزانه او قرار گرفت. آن در شرایط و موقعیتی نبود که زمان تاثیری بر آن بگذارد. او آن را پنهان کرد. زمان تاثیری بر آن نداشت و باعث رشد آن نشد. برای ما نیز گاهی همین اتفاق می‌افتد. ما نیز بعضی از ابعاد زندگی خود را پنهان می‌کنیم، یا بنا به دلایلی خارج از تجربیات روزانه خود نگه می‌داریم و تغییری در آن ایجاد نمی‌شود.

برای روشن شدن مطلب می‌توان مثالی ذکر کرد. همه ما برای پشت سر گذاشتن دوران رشد، نیازمند والدینی خوب و آگاه هستیم. وقتی والدین غایب باشند یا نقش خود را به خوبی ایفا نکنند، بعضی از ابعاد شخصیتی ما فرصت رشد نمی‌یابند و در واقع این ابعاد خارج از بُعد زمان در خفا می‌مانند و تغییر نمی‌کنند تا اینکه زمان خوبی برای آنها بوجود آید، و فیض و راستی بر آن ابعاد ما تاثیر بگذارند و مراحل رشد را بطور طبیعی طی کنیم. وقتی خود واقعی ما روابطی فیض‌آمیز را تجربه کند، در اثر مرور زمان رشد خواهیم کرد. گاهی اوقات ناملايمات زندگی یا شرایط نامساعد باعث می‌شوند که روند رشد ما در جایی از مسیر طبیعی خود خارج شود و ما را مجبور سازد که نقشی را بازی کنیم که آمادگی پذیرفتن آن را نداریم. مانند کسانی که در سنین نوجوانی مجبور می‌شوند مسوولیت انسان بزرگسال را به عهده می‌گیرند، در حالی که برای ایفای این نقش آمادگی لازم را ندارند و فقط باید رُل فرد بالغ را بازی کنند. گاهی نیز تجربیات بد باعث می‌شوند که با آگاهی خود را از بعضی از تجربیات مهم زندگی محروم سازیم تا از آسیبهای احتمالی در امان بمانیم.

شبانای تعریف می‌کند که در کودکی نمی‌توانست مانند برادر بزرگش و دیگر بچه‌ها بعضی از کارها را انجام دهد و به این علت مورد تمسخر آنان واقع می‌شد. این تجربه برای او آنقدر دردآور بود که تصمیم گرفت

دیگر با کسی دوست نشود و از آن زمان به بعد تنهایی را بر بودن با دوستان ترجیح داد. با گذر زمان او در بزرگسالی به فردی بیش از حد گوشه‌گیر تبدیل شد که نهایتاً هم بر خدمت او و هم بر روابط زناشویی او تاثیر منفی گذاشت. این افراد وقتی بتوانند در محیطی مناسب فیض و راستی را تجربه کنند و ابعاد مخفی و مدفون‌شده زندگی و شخصیت آنها زمان خوب را تجربه کند، مراحل ناتمام رشد خود را پشت سر خواهند گذاشت و ثمر مناسب به بار خواهند آورد.

این رکود یا ایستایی در میان افرادی که گرفتار اعتیادهای مختلف هستند دیده می‌شود. رشد عاطفی آنان احتمالاً زمانی متوقف شد که آنها از زندگی فرار کرده و به مواد مخدر یا الکل پناه برده‌اند. کسی که دیگر فعالانه در زندگی خود مشارکت ندارد، نمی‌تواند رشد کند.

کلام خدا مفهوم زمان خوب و زمان بد را با این کلمات بیان می‌کند: «هر گاه چیزی در جلو نور قرار گیرد، کاملاً روشن می‌شود و هر چه کاملاً روشن شود مانند نور آشکار است. به آن سبب است که می‌گوید: "ای که در خوابی، بیدار شو، از میان مردگان بر خیز و مسیح بر تو خواهد تابید." (افسیان ۵: ۱۳-۱۴). خدا ما را از تاریکی به نور مشارکت با عیسی و بدن او، کلیسا، دعوت می‌کند. آن زمان است که زمان، «زمانی خوب» و مناسب خواهد بود و قادر خواهد بود ما را متبدل سازد و رشد دهد، همان حیطه‌هایی که نیازمند رشد هستیم. اگر پنهان شویم، زمان «زمان بد» خواهد بود چون تاثیری بر زندگی ما نخواهد داشت. برای برقراری ارتباط با افرادی که ما را دوست دارند و رشد و بهبود ما برایشان اهمیت دارد، هرگز دیر نیست. خدا می‌تواند روابط کنونی ما را برای جبران کمبود ما در دوران کودکی به‌کار برد تا جایگزینی باشد برای مراقبت و راهنمایی که در سنین کودکی از آن محروم بودیم و جایگزینی برای مشارکتی که در سنین نوجوانی آن را تجربه نکردیم.

خدا و عده داده است که از ما مراقبت خواهد کرد: «خدا که در بارگاه مقدس خود می‌باشد، پدر یتیمان و دادرس بیوه زندان است. آوارگان را سر و سامان می‌دهد و اسیران را با شادمانی آزاد می‌کند. اما گردنکشان را آواره بیابان می‌سازد.» (مزمور ۶۸: ۶-۷).

خدا زمان مرده را برای ما زنده می‌کند و توسط جمع ایمانداران، تجربیاتی را که لازمه رشد در ابعاد مختلف زندگی ماست فراهم می‌سازد.

هفت عادت ناموثر واعضان!

نوشته کشیش میشل آقامالیان

پدرُ تاک امروز که یکشنبه نیست موعظه می‌کنی!

جمله بالا از کارتون محبوب من «رابین هود» با دوبله بسیار زیبای فارسی است. تمام دوستداران این کارتون زیبا حتماً لقب پدرُ تاک – کشیش ظلم‌ستیز و بی‌باک داستان رابین هود – را به یاد دارند: پدرُ تاک خیر. جمله بالا را اگر از حالت نفی خارج کنیم، معنی آن چنین خواهد بود که انتظار می‌رود پدرُ تاک یکشنبه‌ها موعظه کند و اصلاً باید هم این کار را بکند. این البته انتظاری است که از همه کشیشان و واعضان وجود دارد و باید افزود که موعظه، هم‌زمان سهل و سخت است، هم وظیفه‌ای ارزنده و شیرین است و هم مسؤولیتی خطیر و سنگین.

باید بگویم نه در حوصله این بحث و نه در توان و تخصص اینجانب است که به بحثی تخصصی و مفصل درباره فنّ موعظه بپردازم. البته با این همه کتاب‌های خوب و فنی درباره روش تهیه موعظه که تعدادی از آنها نیز در سالیان گذشته به فارسی ترجمه شده‌اند، لزومی به این کار نیست. باید اعتراف کنم که فکر نگارش این مقاله را خواندن فصلی بسیار جالب و آموزنده از کتاب **زندگی و خدمت کشیش**^۱ نوشته اسقف معروف و خوش‌قلم انگلیسی جان پریچارد به ذهنم انداخت. در این مقاله مختصر قصد دارم در کمال ادب و صمیمیت به برخی از نکاتی اشاره کنم که شاید واعظ محترم کلام خدا، به‌خصوص دوستان جوان‌تر، با رعایت آنها خدمت مبارک‌تر و سودمندتری در این زمینه داشته باشد. هر یک از این نکات را در قالب «عادت» که باید از آن پرهیز کرد، مطرح خواهم کرد و سپس جمع‌بندی پایانی را ارائه خواهم داد. ولی ابتدائاً تذکر سه نکته را لازم می‌دانم. اولاً، لفظ «عادت» را انتخاب کرده‌ام، چون معنای تداوم در آن مستتر است و بسا که یک واعظ در مقطعی خاص و یا احیاناً در یکی دو موعظه، یک یا برخی از اشکالات زیر را از خود بروز دهد، ولی این امر عادت او نباشد. ثانیاً، تمام عادات زیر لزوماً در یک نفر و به یک نسبت و در یک زمان بروز نمی‌کنند و شدت و ضعف دارند. و ثالثاً اینکه نویسنده مقاله خود را بی‌هیچ تعارف و فروتنی کاذب، در میان همکارانی می‌بیند که با دعا و توجه و خودکاوی قصد غلبه بر برخی از این عادات ناسودمند را دارند.

^۱ John Pritchard. *The Life and Work of a Priest*. London: SPCK, 2007.

عادت اول: درازگویی و تکرار مکررات

استادی برجسته هیچگاه ساعت به دستش نمی‌بست ولی درس را درست به موقع تمام می‌کرد. روزی دانشجویان پرسیدند که استاد شما که ساعت ندارید از کجا وقت را این‌طور دقیق می‌فهمید؟ استاد جواب داد: از قیافه‌هایتان! یکی از مهارت‌هایی که هر واعظی پس از چندین سال موعظه کسب می‌کند این است که با نگاه کردن به قیافه‌های حاضران به دو چیز پی می‌برد: اولاً موعظه تا چه اندازه توانسته توجه مخاطبان را جلب کند و ثانیاً آیا وقت تمام کردن موعظه رسیده یا نه. واعظی باتجربه را می‌شناختم که سبکی تقریباً نامعمول برای موعظه داشت و آن را با نگاه به قیافه حاضران و نوع واکنش آنها انتخاب می‌کرد. روش معمول او این بود که در دو دقیقه اول موعظه، دو سه موضوع نامرتب را خلاصه‌وار مطرح می‌کرد و هر کدام که می‌گرفت، مثلاً جماعت می‌خندیدند یا آمینی می‌گفتند و یا تحت تأثیر قرار می‌گرفتند، همان را ادامه می‌داد! معمولاً سخن که به درازا می‌کشد و واعظ به تکرار مکررات می‌افتد و مطلبی واحد را با الحان و الفاظ گوناگون ده مرتبه بیان می‌کند، حاضران شروع به خمیازه کشیدن و نگاه کردن به ساعت یا جابه‌جا شدن بر روی صندلی خود و غیره می‌کنند. اینجا که رسید یعنی موعظه وارد وقت اضافه شده! معمولاً ۲۰ دقیقه تا نیم‌ساعت، بسته به جماعت و شرایط سنی و وضع جسمانی مخاطبان و غیره، مدت‌زمانی مناسب برای ارائه موعظه است. در غیر این صورت نتایج چه بسا نامطلوب باشند. حتی اگر واعظ، فردی مثل پولس رسول باشد، ممکن است اتفاقی شبیه آنچه برای افتیخوس افتاد، روی بدهد. موعظه پولس «تا نیمه‌های شب به درازا کشید» (اعمال ۲۰: ۷) و «جوانی افتیخوس نام که کنار پنجره نشسته بود، اندک اندک به خوابی عمیق فرورفت و ناگاه از طبقه سوم به‌زیر افتاد و او را مرده برداشتند» (۹). البته این نکته بیشتر مزاح بود، ولی معمولاً یکی از دلایل خستگی و بی‌قراری مخاطبان، طولانی شدن موعظه است حتی اگر موعظه بسیار هم غنی و پرمحتوا باشد.

روزی یک معلم کانون شادی از بچه‌ها سؤال می‌کند: «بچه‌ها کی می‌تونه بگه که چرا موقع موعظه باید ساکت باشیم و حرف نزنیم؟». یکی از بچه‌ها دست بلند می‌کند و جواب می‌دهد: «چون همه خواب هستند!»

عادت دوم: لودگی یا فضل‌فروشی

در اینجا سخن از دو عادت است که یکی در حکم افراط و دیگری در حکم تقریط است. برخی از واعظان مخصوصاً با دیدن یکی دو نفر افراد فاضل و درس‌خوانده در میان مخاطبان، شروع به فضل‌فروشی می‌کنند و به یکباره فراموش می‌کنند که مخاطب آنها همین چند نفر نیست. فضل‌فروشی ممکن است به شیوه‌های گوناگون نمایان شود، مثلاً واعظ پشت سر هم و به‌جا و بی‌جا به نقل‌قول از نویسندگان و افراد نامدار بپردازد و اگر احیاناً زبانی غیر از فارسی می‌داند، بی‌جهت به ذکر معادل‌های انگلیسی و غیره کلمات خود بپردازد.

برخی نیز گاه به قیمت لودگی می‌خواهند توجه مخاطبان را جلب کنند و خنده‌ای بر لب آنها بیاورند. در چنین مواردی واعظ گاه سخنانی بسیار سبک به زبان می‌آورد و شوخی‌هایی می‌کند که در شأن منبر مقدس تعلیم کلام خدا نیست. لحن موعظه، بسته به مخاطبان، نه باید خیلی رسمی و خشک باشد و نه خیلی سبک و خودمانی. ادبیات واعظ نه باید بسیار فاخر و ثقیل و دیرپاب باشد و نه بیش از اندازه غیررسمی و عوامانه. واعظ در همه حال باید به خاطر داشته باشد که آنچه اعلام می‌کند، کلام خداست و جایی که ایستاده صحن مقدس منبر کلیساست، جایی که رسولان و پدران و قدیسان کلیسا و ایمانداران بزرگ معاصر خدمت کرده‌اند.

عادت سوم: اغراق

یکی دیگر از آفاتی که گاه دامنگیر موعظت واعظ می‌شود آن است که می‌کوشد با توسل به مبالغه و بزرگنمایی مسایل، تأثیر کلام خود را دوچندان کند و یا به نتیجه مطلوب نایل شود و البته این صحیح نیست. ایمان مسیحی ما بر این اساس استوار نیست که هدف، وسیله را توجیه می‌کند. هدف نهایی ما تأثیر بر شنوندگان و سوق دادن ایشان به حیات روحانی پربرتر است، ولی از هر وسیله‌ای، منجمله اغراق و بیان مسایل غیرواقع، نباید برای رسیدن به این هدف سود جست. این اتفاق اغلب در مراسم یادبود رخ می‌دهد. من هیچ امتیازی برای جملاتی از این قبیل قائل نیستم که «ما هرگز خشم این برادر عزیز را ندیدیم، او همیشه فروتن و بردبار و با همه مهربان بود. او حتی یک مرتبه از بیماری خود شکایت نکرد،» یا «این خواهر لحظه‌ای را بدون دعا و روزی را بدون خواندن کتاب مقدس و هفته‌ای را بدون روزه نگذراند.» قیودی چون «هرگز»، «همیشه» و مترادف‌های آنها یکی از بهترین نشانگرهای مسائل غیرواقع و غلو و غیره است. هیچ اشکالی ندارد که متوفی گاه عصبانی هم شده باشد، حرف غیرمنطقی و بیهوده هم زده باشد و گهگاه از بیماری و مشکلات زندگی خود لب به شکایت گشوده باشد. گاه بی‌آنکه بدانیم درک خود را از روحانیت مسیحی با رگه‌هایی از فلسفه رواقی می‌آمیزیم و فراموش می‌کنیم که عیسای مسیح نیز هم شاد شد، هم گریست و هم لب به شکایت گشود و در ساعات آخر عمر دچار چنان تلاطمی بود که عرق به بزرگی قطره‌های خون از پیشانی‌اش فرو می‌چکید. از دیگر موارد اغراق، کلی‌گویی‌های بی‌منطق است، به‌خصوص زمانی که واعظ نظر خودش را درباره واقعیت بیرونی، عیناً مطابق واقعیت می‌داند. مصداق چنین نگاهی را در جملاتی کلی‌گویانه از این قبیل می‌توان دید که «دنیای بیرون همه‌اش غرق در تیره‌روزی و بی‌اخلاقی و گناه و فساد و کثافت است، ولی ما در قلمرو نور هستیم» و جالب است که بعد از اتمام جلسه کلیسا، سوار اتومبیلی که در همین دنیای گناهکار تولید شده می‌شویم و با عزیزان خود به رستورانی واقع در همین دنیا می‌رویم و شب هم در مراجعت به منزل، در پناه امنیت و آرامشی که در همین دنیای فاسد و فانی فراهم شده، خستگی جلسه را از تن به در می‌کنیم تا دوباره خود را آماده نبرد دون‌کیشوت‌وار با دنیای تاریک و ظلمانی سازیم و با شمشیر آخته به آسیاب‌های بادی حمله بریم! البته در این مقاله مجال پرداختن به این گونه کلی‌گویی‌های بی‌اساس و بی‌منطق نیست، اما چشمی که تنها بر بدی‌ها متمرکز نیست در همین دنیا و در همین

حالتی که هست، نشانه‌های بی‌شمار حضور و فیض الاهی و نیکویی خدا را خواهد دید و برای تمام انسان‌های شریف و چیزهای خوب دنیا شکرگزار خواهد بود.

عادت چهارم: بیان مطالب نادقیق و دور از واقع

یکی از عادات دیگری که بیشتر نقض غرض می‌کند تا تحصیل مطلوب، و البته نزدیکی بسیار با مسئله اغراق دارد، بیان مطالب نادقیق و اعلام آمارهای عجیب و غریب است. مثلاً در همین لحظه که ما در کلیسا مشغول پرستش هستیم، فلان تعداد فرقه شیطان‌پرست و غیره در جهان مشغول پرستش غیرخدا هستند؛ حال خدا می‌داند که این آمارگیری کجا انجام شده، چه سازمانی آن را تأیید کرده و متغیرها و پروتکل‌های مورد نظر آن چه بوده! گاه نیز واعظ اصرار به موعظه مطلبی دارد که اشراف و احاطه او بر آن، اگر نگوئیم هیچ، لااقل بسیار ناچیز است. از همین رو مطالبی را در تشریح و تفسیر موضوع مورد نظر بیان می‌دارد که به قول معروف در دکان هیچ عطاری یافت نمی‌شود! گاه نیز واعظ چنان بسرعت و وضوح تمام بی‌اطلاعی خود را از موضوعات مربوط به حوزه‌های دیگر زندگی و دانش بشر اثبات می‌کند که انسان به حیرت می‌افتد! در مواردی نیز اگر دانش یا مطلبی کمی پیچیده و فهم آن ثقیل بود، واعظ یک مُهر «غیرروحانی» یا «از شیطان است» به آن می‌زند و خود را خلاص می‌کند! کلام خدا حقیقت است و اگر واعظ مدعی ارائه حقیقتی است که انسان را آزاد و سعادتمند می‌سازد، باید در تمام ابزار و وسایل اعلام این حقیقت، «حقیقت» را در نظر داشته باشم و ذره‌ای از آن انحراف نیابد.

عادت پنجم: خودستایی

مسئله بعدی خودستایی است. واعظان عموماً افرادی تنها هستند و اغلب نیز چندان مورد قدردانی و تحسین واقعی قرار نمی‌گیرند. گاه همین، و البته علل متعدد دیگر، ممکن است سبب شود که واعظ ناخودآگاه در موعظت‌ش به خودستایی بپردازد. البته، این حالت شدت و ضعف دارد و در مورد همه افراد یکسان نیست، ولی به هر حال هرکس ممکن است بی‌آنکه بداند در دام آن بیفتد. اشارات متعدد به قابلیت‌ها، میزان تحصیلات، آشنایی خود با افراد نامدار و یا اشارات متعدد به بزرگی مسؤولیت، به روحیه نستوه و شکست‌ناپذیر خود و به اینکه واعظ تنها و تنها بر خدا متوکل است و غیره، مصادیقی از این خودستایی‌های آگاهانه و ناآگاهانه است. در برخی دیگر، شکلی وارونه از خودستایی بروز می‌کند به این معنی که افراد شروع به شکسته‌نفسی‌های عجیب و غریب و خاک و خاشاک انگاشتن خود می‌کنند و دم از «هیچ بودن» خود می‌زنند تا همه ببینند چطور آنکه در خدمت «همه‌کاره» در عین «بزرگی» چنین فارغ از خود و بی‌اعتنا به زخارف دنیوی است و حاشا از ذره‌ای کِبَر و غرور که بر دامن او نشسته باشد، ولی فردا که رهبران کلیسا تصمیم می‌گیرند دامنه اختیارات همین شخص را محدودتر سازند تا مگر گف دستی میدان برای خدمت

خادمان دیگر نیز گشوده شود، باید بیائید و ببینید چه «خشم مقدسی» است که در نهاد این فرد شعله می‌کشد و چه قیامتِ فروتنانه‌ای است که کلیسا را در خود فرو می‌بلعد. واقعیت این است که واعظ بالاخره قابلیت‌ها و توانمندی‌های متمایزی داشته که به خدمت تعلیم کلام خدا برگزیده شده و در این خدمت باقی مانده است، ولی هر واعظی انسان است و هر انسانی هم در مقابل توانمندی‌های خود، بی‌شمار محدودیت و ضعف و کاستی دارد. واعظ باید به خاطر آنچه هست و از خدا یافته، شکرگزار باشد. حتی صفات پسندیده خود را به خود یادآوری کند و به خاطر توانمندی‌هایش خوشحال باشد و به آنها افتخار کند ولی در همان حال بر محدودیت‌های خود قلباً معترف باشد و آدای چیزی را که نیست در نیاورد.

عادت ششم: فرو رفتن در جلد دیگران

مسئله پذیرش خود برای فرد آدمی بسیار مهم است، و برای واعظ نیز چنانکه اشاره شد درک و شناخت و پذیرش خویش اهمیت بسیار دارد. یکی از مسائلی که گاه در واعظان، ولی نه در آنها فقط، مشاهده می‌شود تلاش برای تشبیه بی‌کم و کاست به واعظان مورد علاقه‌شان است. البته، هم‌خدمتی و تماس دائمی افراد با یکدیگر سبب می‌شود تا اشخاصی که شکل‌پذیرتر هستند، برخی عادات و رفتارها را ناخودآگاه جذب و به طبیعت ثانویه خود تبدیل کنند. اغلب این‌گونه همانندسازی‌ها بی‌اختیار است. ولی سخن در اینجا درباره کسانی است که عالماً و عامداً همانندسازی می‌کنند، زیرا تصورشان این است که خودشان به‌خودی‌خود موفق و قابل و محبوب نیستند، و چون واعظ یا کشیش مورد علاقه‌شان جامع تمام صفات و عاداتی است که مورد تحسین مردم است، پس با تشبیه به او، خود نیز محبوبیت و پذیرش لازم را کسب خواهند کرد. البته، چنانکه گفته شد این امر بی‌اختیار صورت می‌گیرد و هر واعظی باید بداند که فردی منحصر به فرد است، و بدون وجود او نقشه خدا به گونه‌ای دیگر پیش می‌رفت و حضور و وجود او در مقطع زمانی خاص و در محلی خاص باعث برکتی منحصر به فرد است که فقط خودش می‌تواند باعث آن باشد و حتی کشیش و واعظ مورد علاقه‌اش نیز نمی‌تواند در آن زمان و در آن محل به‌خصوص و برای آن جماعت خاص، چنین تأثیری از خود بر جای گذارد. همان‌گونه که حبیب خراسانی می‌فرماید:

گوهر خود را هویدا کن، کمال این است و بس

خویش را در خویش پیدا کن، کمال این است و بس

عادت هفتم: تیراندازی از فراز منبر و تحکم

اساساً هر قدرتی که به انسان داده می‌شود، همراه با آن امکان سوء استفاده نیز وجود دارد. بزرگترین قدرتی که به واعظ یا کشیش داده می‌شود حق امضاء یا اختیار حساب‌های کلیسایی و غیره و غیره نیست، بلکه اجازه‌ای است که برای وعظ کلام خدا به او داده شده است. چندی پیش مقاله بسیار جالبی درباره دوران

اصلاحات می‌خواندم. گویا در محفلی قدرتمند در آن دوران چنین باب بوده است که مجوز اجرای آئین‌های مقدس کلیسایی لزوماً با اجازه موعظه کلام خدا همراه نباشد. مقصود اینکه یک خادم پس از دست‌گذاری اجازه می‌یافت آئین‌های کلیسایی را اجرا کند ولی برای تعلیم کلام خدا باید تعلیم بسیار می‌دید. این روند امروزه عکس شده است، یعنی شخصی سال‌ها اجازه و عظم کلام خدا را دارد و سرانجام با تصمیم کلیسا به «مقام» کشیشی دست‌گذاری می‌شود و اجازه اجرای آئین‌های مقدس را کسب می‌کند. در محفل یادشده، موعظه و تعلیم کلام خدا نه بالاتر از اجرای آئین‌های کلیسایی، ولی گویا بسیار حساس‌تر دانسته می‌شده است. به هر حال، غرض از این مقدمه آنکه منبر موعظه کلام خدا قدرت عظیمی دارد، زیرا آنچه از فراز منبر اعلام و بیان و شرح داده می‌شود، نه سخن انسان بلکه سخن خداست. کلامی است که حامل قدرت خدا برای ایجاد آفرینش جدید است، کلامی است که خدا خود بر آن دیده‌بانی می‌کند و همان کلامی است که بی‌نتیجه و بی‌ثمر باز نمی‌گردد. ولی گاه از قدرت منبر سوءاستفاده می‌گردد و واعظ تصمیم می‌گیرد به صورت مستقیم یا غیرمستقیم درگیری‌های شخصی خود را با افراد یا شخص خاصی از اعضای کلیسا از فراز منبر حل و فصل کند و اگر به او اعتراض کنند که این کار شایسته نیست، می‌گوید که با اقتدار کلام خدا قصد توبیخ دارد. ولی منبر مقدس کلیسا محل حل و فصل مسائل شخصی و توبیخ فرد یا افراد خاصی به نام خدا نیست. مسائل باید به طور شخصی و در گفتگوی رو در رو حل و فصل شوند و نه در شرایطی که مستمع بی‌سلاح است و هیچ امکان و قدرتی برای دفاع از خود ندارد.

در همین زمینه باید اشاره کرد که شایسته است واعظ لحنی «تحکمی» نداشته باشد. زیرا لحن آمرانه و تحکمی معمولاً اثربخش نیست و حالتی تدافعی در شنونده بر می‌انگیزد و اگر مدام تکرار شود ممکن است حمل بر این انگاشته شود که واعظ خود را مطلقاً برتر از جماعت می‌داند. البته در مواردی لازم است واعظ لحنی مؤکد داشته باشد ولی کلام را مانند چکش بر سر مردم کوفتن و همواره همه را ملزم و مغموم و دلشکسته به منزل روانه کردن، چیزی نیست که با پیام «خوش» عهدجدید چندان سازگاری ذاتی داشته باشد.

عادت همیشگی واعظان مؤثر: راه رفتن بر زمین مقدس و غذا دادن با قلب خود

از آنجا که در شماره‌های پیشین در دو مقاله‌ای که تحت عنوان «علم بهتر است یا روح؟» درباره لزوم آمادگی همه‌جانبه خادم بحث‌های لازم انجام شد، در پایان به دو نکته هم‌تافته اشاره می‌کنم و با آن این مقاله را به پایان می‌برم. در یوحنا فصل ۲۱ مسیح سه مرتبه از پطرس سؤال می‌کند که آیا او را دوست می‌دارد، و هر بار که پاسخ مثبت پطرس را می‌شنود از او می‌خواهد تا این محبت را در خدمت به کلیسا، اعم از شبانی و تعلیم به آن، جلوه‌گر سازد. مسیح پیشتر در همین انجیل گفته بود که گوسفندان صدای او را می‌شنوند و به دنبال غریبه نمی‌روند. خادمی که قلب و درون او پر از مسیح و محبت اوست، آنگاه که سخن می‌گوید صدا و کلماتی از درون خود بر می‌آورد که اگرچه خود ادا می‌کند، و به معنایی به او تعلق یافته‌اند، ولی اصالتاً از او نیستند، و شنونده بلافاصله در این کلمات صدایی آشنا، لحنی آشنا، و محبتی آشنا را باز می‌شناسد: صدای

شبان را. اینجاست که خادم از قلب خود، قلبی که مالا مال از مسیح است، به گوسفندان غذا می‌دهد. در این شناختن و شناخته شدن است که گله خدا رشد می‌کند و کلامی متفاوت می‌شنود، کلامی که همزمان بنا می‌کند و بر می‌کند، کلامی که هم آرامش از گرانباری را به ارمغان می‌آورد و هم یوغ سبک و صلیب پیروی را بر دوش و شانه شاگرد می‌نهد. و اما اگر خادم می‌خواهد با چنین قلبی گله خدا را تغذیه کند، باید کفش‌های خود را در بیاورد تا در حضور مقدس «هستم» وارد شود، جایی که صدا از بوته فروزان بر می‌خیزد. اسقف پریچارد در کتابی که به آن اشاره شد، می‌گوید: «موسی قبل از اینکه صدای خدا را بشنود، لازم بود بر زمین مقدس راه برود.» زمانی که در مقام خادمان و واعظان کلام خدا، زندگی ما با قوت روح القدس و تن دادن به انضباط‌های روحانی مانند دعا و اطاعت و پاکی و خوشتنداری، در تطابق با کلام خدا قرار می‌گیرد، بر زمینی مقدس سالک می‌شویم، در حضوری مقدس قرار می‌گیریم و آنجاست که صدای خدا ما را مخاطب می‌سازد و در همین خطاب شدن، خطیب مؤثر کلام خدا می‌شویم.